

کارگری خپه ۲۳

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

کارگران
جهان
متحد
شوید!

ماهنامه سیاسی- خبری

شماره بیست و سوم

مارچ ۲۰۰۹

به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن

امسال همچون سالهای پار در حالی به پیشواز روز جهانی زن، روز مبارزه دادخواهانه بشریت آزادیخواه علیه تبعیض و نابرابری جنسی، می رویم که در حاکمیت اسلامی- قومی حاکم بر مقدرات مردم افغانستان زن همچنان نیمه پنهان، تحقیر شده، برده جنسی مرد، اسیر در چنبره باورهای مردسالارانه ناشی از حاکمیت قوانین شرع و سنت های بدوی و محروم از آزادی و حقوق فردی اجتماعی است. در جمهوری اسلامی افغانستان و همانطور در بخش وسیعی از جهان از برکت حاکمیت نظام سرمایه داری و همسویی و همدمی آن با ارتجاعی ترین آراء و افکار، ستم جنسی و بیحقوقی زن در اشکال خشن تری تداوم یافته است.

امسال هشت سال پس از به حاکمیت رسیدن دارو دسته های اسلامی- قومی و حضور گسترده نیروهای امپریالیستی، وضع زنان همچنان رقتبار است. فقر، فحشا، جنگ و امتزاج سرمایه و مذهب همپا با سیادت بلافصل افکار مردسالار از زنان افغانستان قربانی می گیرد.

زنان در افغانستان و اکثریت قریب به اتفاقی از مردم در این کشور در فقر و تنگدستی کامل بسر می برند؛ فقدان امنیت، بیکاری گسترده ملیونی، عدم دسترسی به ابتدائی ترین امکان درمانی و تحصیل و جدال خونین کمپ ارتجاع امپریالیستی قبل از همه از زنان و کودکان قربانی می گیرد.

تهیدستی و جنگ از یک جانب و سلطه باورهای مردسالار از جانب دیگر آسیب های التیام ناپذیری را به نیمی از شهروندان جامعه وارد آورده است که حاصل آن تن فروشی، خودسوزی، خودکشی، گدایی، قتل های ناموسی و از دید خشونت در حریم خانواده ها

سیمای زن در انقلاب کبیر فرانسه

ر. پیکارجو
ادامه در صفحه ۲



جنگ با تروریزم یا تقویت فاندمنتالیزم

زرقا فروغ
ادامه در صفحه ۹

زنده و فرخنده باد روز زن!

روز زن

فوریه ۱۹۱۳

برگردان: صبا راهی
ادامه در صفحه ۴

ازدواج اجباری یا "تضمین آینده خوب"

افسانه خاشع
ادامه در صفحه ۶

"مرگ بر حقوق بشر !!!"

شکیلا هاشمی یکی از اعضای
پارلمان جمهوری اسلامی افغانستان

ح. بریالی
ادامه در صفحه ۸

آزادی، برابری، حکومت کارگری

به مناسبت ۸ مارچ روز جهانی زن

و خرید و فروش زنان و دختران به عنوان متاع و مایملک مردان است.

با وجود امکانات عظیم مالی سرازیر شده در افغانستان، بجز ایجاد اداره تزئینی وزارت امور زنان و شرکت چند چهره زن طرفدار حاکمیت پوشالی در پارلمان و ادارات دولتی که بخشاً مربوط به جریان های اسلامی- قومی هستند، کاری در زمینه تأمین حقوق و حرمت اجتماعی زنان صورت نگرفته است. بلکه این دولت و حامیان امپریالیست آن با میدان دادن به جریان های اسلامیت درون حاکمیت در وجود "جبهه متحد" به رهبری ربانی و مهره هایی چون سیاف، مجددی، محقق، محسنی و ... از یکجانب و تلاش در جهت سازش و جلب حزب اسلامی و طالبان از جانب دیگر به سلطه افکار زن ستیز مبتنی بر شرع اسلامی مهر تائید زده است؛ تحولات اخیر در پاکستان و جاری شدن قوانین شرع اسلامی در بخشی از این کشور و قبول ضمنی آن از جانب دست اندرکاران قدرت سیاسی در ایالات متحده امریکا و غرب خود چراغ سبز دیگری است به ارتجاع اسلامی در شکل دادن به بنوع دیگری از "امارت اسلامی" و انفاذ قوانین شرع.

این همسویی کمپ ارتجاع امپریالیستی و تحکیم سلطه آنها به سرنوشت جامعه، بدون شک قبل از همه از زنان قربانی خواهد گرفت و سیادت افکار مردسالارانه را نهادینه تر از پیش خواهد ساخت.

اما با دریغ و درد، با وجود ستم و اپارتاید روا داشته شده به زنان افغانستان، جنبش برابری طلبی و آزادیخواهانه زنان برای برابری و رفع ستم جنسی هنوز مسیر درازی در پیش دارد تا بعنوان یک جنبش اجتماعی نیرومند و یک حرکت فراگیر در جهت تأمین برابری، رفع ستم جنسی، رفاه و آزادی از عبودیت نظام مبتنی بر ستم وارد پیکار و جدال اجتماعی شود؛ جریان هایی هم که در این زمینه فعال اند از آن میان فمینیسم اسلامی و "لیبرال" فمینیسم، ربطی به امر جنبش رهائی زن از ستم جنسی و تحقق آرمان های برابری طلبانه آن ندارند، این نیروها با استفاده از مسأله و معضل ستم جنسی بیشتر مشغول جلب امکانات برای پیشبرد امری دیگری هستند. اغلب این نیروها خود با افکار و آرایه که اپارتاید و ستم جنسی مشروعیت اش را از آنها کسب می کند نتنها مرزبندی و مشکلی ندارند، بلکه خود مجری، عامل و حامل آن در

عرصه های سیاسی و اجتماعی استند و از آن باورها بعنوان ارزش، سنن و فرهنگ خودی بدفاع بر خاسته و می خیزند. این نیروها، چنانچه تا اکنون و به لحاظ تاریخی شاهد مجاهدات و فعالیت های شان بوده ایم، نمی توانند جنبش و بدیلی برای رفع تبعیض و ستم جنسی باشند. بدون تردید گرایش ها و نیروهای اجتماعی فعال در این عرصه بسته به ماهیت طبقاتی و سیاسی شان راه حل های متفاوت و متضادی را در برابر سیر تحول آن به عنوان یک جنبش می گذارند.

بنابراین رهائی زن از ستم روا داشته شده تاریخی به او و در کل جنبش آزادیخواهی در افغانستان زمانی می تواند به معضل ستم و اپارتاید جنسی پاسخ گفته باشد که خود در عمل با سنت و فرهنگ و تبیین غالب مرز اش را روشن تعریف کرده و زنان را حول مطالبات روشن سازمان داده باشد. پیشرفت جنبش زنان در این جدال اجتماعی و سیاسی نه تنها در گرو جدال نظری با افکار و آراء کهنه، ارتجاعی و عصرحجری است بلکه شکل دادن به یک جنبش سوسیالیستی با افق روشن و نقد رادیکال نظام موجود می باشد.

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان برای شکل یافتن و سازمانیابی چنین جنبشی و برای رهائی زنان از ستم جنسی تلاش و پیکار می نماید و از همه زنان و مردان آزادیخواه می طلبد تا برای تحقق این امر شریف و انسانی به آن بپیوندند.

**فرخنده باد هشت مارچ، روز جهانی مبارزه
بشریت آزادیخواه برای رفع ستم جنسی!**

زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان سوسیالیستهای
کارگری افغانستان
۷ حوت ۱۳۸۷؛ ۲۵ فبروری ۲۰۰۹

**انتشار منظم، بهبود
کیفیت و نشر مستمر
این نشریه در گرو
همکاری و کمک مادی
و معنوی شماست.**

سیمای زن در انقلاب کبیر فرانسه

با بررسی و مطالعه دوره های چند هزارساله تاریخ مکتوب و آثار به جامانده از دورانهای ماقبل آن، به روشنی در می یابیم که بشریت هنوز که هنوز است در مرحله صباوت و کودکی خویش قرار داشته و در دوره ماقبل تاریخ خود به سر میبرد، و تا رسیدن به سر منزل مقصود و سرآغاز تاریخ حقیقی بشر در روی زمین و پیروزی انسان در بازیافت هویت اصیل خودش و طرد هویتهای تحمیلی دیگر و به عبارتی دیگر تا آغاز زنده گی انسان منحصی انسان واقعی در روی زمین، فاصله هایی هست که باید پیموده شود. و اما این بدان معنی نیست که همه افراد بشر تا اکنون به این بی هویتی ها و ذلتها و از خود بیگانه گی ها، منفعلانه تن در داده و تسلیم شده اند. نه، هرگز چنین نبوده است؛ زیرا به گواهی تاریخ، افراد، کتله ها و گروههایی بوده اند که همواره به گونه هایی پراکنده و یا سازمان یافته، علیه مظالم و نابرابریها و به خاطر تأمین عدالت و مساوات و آزادی و إعادة هویت انسانی برای بشریت، از هیچ گونه سعی و تلاش و دادن قربانی دریغ نکرده و تا پای جان رزمیده اند.

از آنجایی که هم اکنون در آستانه هشتم مارچ روز جهانی زن قرار داریم، خواستیم درخشش و تبلور این چهره زیبا و لطیف را در گیرودار خشن ترین رویدادهای حق خواهانه تاریخ به نظاره بنشینیم.

یکی از این رویدادهای برجسته همانا انقلاب فرانسه است که درست دوصدوبیست سال پیش از امروز به وقوع پیوسته و به حق آنرا بزرگ، سترگ و کبیر خوانده اند. آری درست دوصدوبیست سال قبل در روز چهاردهم جولای (ژوئیه) سال ۱۷۸۹ میلادی توده های بیپنا و پا برهنه فرانسه که از ظلم و ستم به ستوه آمده بودند، در نتیجه عوامل و تضادهای متنوع و گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به پاخاسته زندان باستیل را که سمبول قدرت و اُبّهت شاهان مستبد و خودکامه فرانسه بود، تصرف نموده زندانیان آنرا آزاد ساختند و مدتی بعد آنرا به کلی ویران و به خاک یکسان کردند.

انقلاب فرانسه به مثابه یک طغیان واقعی و عینی اجتماعی، نتیجه و فرایند یک سلسله دگرگونی ها و تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بود که برای برشمردن همه آن بایستی ستون دراز و فراخی را ترسیم نمود، و اما برجسته ترین و مهمترین این عوامل همانا

سیمای زن در انقلاب کبیر فرانسه

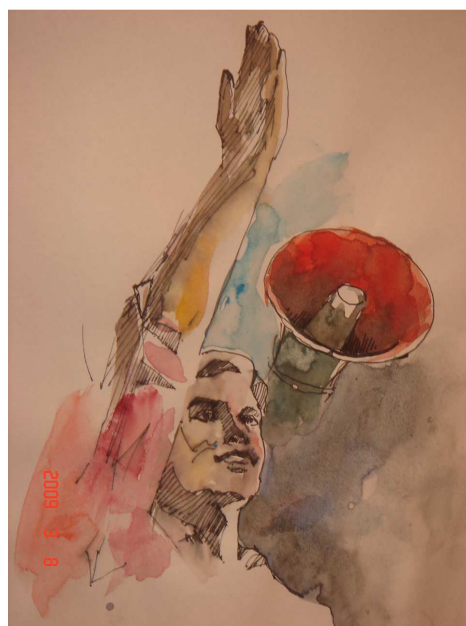
رشد ابزارهای تولید، نیروهای مولده و مناسبات تولید بوده است که به نوبه خود ایجادگر دگرگونی در ساختارها و فورم‌اسیونهای اجتماعی و اقتصادی فرانسه و دیگر کشورهای صنعتی جهان گردید. در این راستا میتوان اختراع ماشین بخار، ایجاد کارگاههای صنعتی و پیدایش آفشار و طبقات تازه به دوران رسیده بی چون تاجران یا بورژواها، صنعتگران، کارگران، دهقانان اجاره‌ی و بیکاران و پابرنه‌ها را یاد آور شد که همه و همه قدرت و نفوذ مستبدانه فئودالها، روحانیون و کلیسا را به چالش می‌طلبیدند.

این تحولات و دگرگونیها در کلیت خویش زمینه ساز ظهور و رشد افکار و نظریه‌های علمی و فلسفی گردیده باب اختراعات و اکتشافات تازه بی را به روی بشریت گشود، این مرحله را که از گذشته‌های دورجوانه زده و در قرن هجدهم میلادی بارور گردید، عصرروشنگری و یا رنسانس نامیده‌اند.

آنچه که ما امروزه از آن به نام جنبش حقوق زنان یاد میکنیم، ریشه در جنبش روشنگری قرن هجدهم اروپا دارد. چنانکه با طرح ایده‌های برابری طلبانه در عصر روشنگری در اروپا و در طی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، زنان نیز مبارزات خود را برای به دست آوردن حقوق مساوی با مردان در بعدی وسیع آغاز و فریاد حق خواهانه خود را علیه قوانین و ارزشهای مردسالار و زن ستیز نظامهای فئودالی و برادر همزاد آن یعنی کلیسای مسیحی، بلند نمودند. و با شرکت فعال در مباحثات و مناظرات سیاسی و در مواردی با شرکت در مبارزات مسلحانه و از آنجمله شرکت در یورش بر زندان باستیل و نیز سهمگیری در تظاهرات علیه عناصر ضدانقلاب و شرکت در کلوب ژاکوبین‌ها عملاً نشان دادند که استعداد و توانایی آنها دارند که همانند انسانهایی برابر در پهلوی مردها قرار گرفته و به روی قوانین قرون وسطایی و آیات زن ستیزانه تورات و انجیل خط بطلان بکشند. در این زمان یکی از نویسنده‌گان زن فرانسوی به نام میری اوبری (۱۷۹۳-۱۷۴۸) مقاله‌هایی در این زمینه به چاپ سپرده خواهان برابری حقوق زنان و مردان میشود. و در انگلستان خانم میری وولستونکرافت به سال ۱۷۹۲ با انتشار کتاب «دفاع از حقوق زنان» به طور جدی در پی تلاش برای دفاع از حقوق زنان آنکشور

برخاست. همچنان طی همین سالها در سایر کشورهای اروپایی و نیز در قاره آمریکا جنبش آزادی خواهانه زنان به راه افتاده و در پرتو آن شخصیت‌هایی بروز نمودند که نامهایشان در تاریخ آزادیخواهی بشریت درخششی جاودان خواهد داشت.

با آنکه زنان در طول تاریخ همواره در شورشها و رستاخیزهای توده‌یی نقشی داشته و سهمی اداء نموده‌اند؛ بسیاری از این انقلابات و جنبش‌های سیاسی از شناخت و پذیرش جایگاه برابر و انسانی زن با مرد غافل ماندند، و برخی دیگر، از آن به مثابه وسیله‌یی در جهت نیل به اهداف و آماجهای پایه‌یی دیگر خویش استفاده نمودند. و انقلابات بزرگ پایان قرن هجدهم نیز که پژوهی جهانی داشتند از این قاعده مستثنی نبودند. زیرا از یکسو نیروهای محرکه اصلی این جنبشها و انقلاب‌ها، به تاسی از خصلتهای طبقاتی خویش، در رسیدن به آزادی و برابری کامل انسانها، اعم از مرد و زن، ناپایدار و نا استوار بوده‌اند. و از سوی دیگر ستم بر زنان و فرودست شمردن آنان ریشه در اعماق تاریخ داشته و از نخستین مراحل دوران برده داری و به دنبال آن از دوران گسترش کشاورزی بدینسو که زنان ارزش مبادله پیدا کرده‌اند، و ازدیاد ثروت؛ مرد را در موقعیت برتری در خانواده قرار داده است؛ زنان همواره به عنوان برده گان جنسی مورد بهره برداری جنسی قرار گرفته و تحت ستم هستند.



در رابطه به وضعیت زنان درسالهای پس از انقلاب فرانسه تا زمان به قدرت رسیدن ناپلیون بناپارت باید گفت که، به رغم مشارکت گسترده‌شان، چه در زمینه‌های نسبتاً قانونمند و مشروع سیاسی و قانونگذاری - که شاخص

مرحله اول انقلاب فرانسه است - و چه در خشونت‌های "دوران ترور و وحشت" که ژاکوبین‌ها بر "عنا صر ضد انقلاب" اعمال کردند؛ هنگامی که در سال ۱۸۰۴ "مقررات ناپلیونی" برقرار گردید، وضع چندان بهتری نسبت به ۱۵ سال پیش از آن پیدا نکرده بودند. یعنی وضعیت زنان در سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۰۴ در معرض نوسانات عمده قرار گرفت و با آنکه در اواخر سال ۱۷۹۲ و اوائل سال ۱۷۹۳ حق قانونی ازدواج بدون رضایت والدین، در خواست طلاق، نامگذاری کودک نامشروع بر اساس نام پدرش، تضمین پرداخت نفقه در صورت اغفال شدن بوسیله مردان و حق مالکیت را کسب کردند. حق ارث پسر ارشد [و عدم به ارث رسیدن اموال شوهر به زن] به همراه حقوق نجیب‌زاده گی لغو و برابری در قوانین ارث، تضمین شد، به طوری که بسته گان مؤنث هم امکان دریافت سهم‌الارث داشته باشند.

اما متأسفانه به دلایلی که ذکرش رفت، بودند نیروهایی که نه تنها این دستاورد سخت به دست آمده را از کف شان ربوده و آنها را دوباره به زیر سلطه محدود کننده شوهران و پدران‌شان بازگرداندند، بلکه بسیاری از فعالین آنان را تحت نام دفاع از انقلاب و حقوق بشر، بی رحمانه به گیتوین سپردند و اعدام نمودند.

شاخص‌ترین چهره جنبش زنان در انقلاب فرانسه، اولمپ دو گوژ بود که می‌توان او را صریح‌ترین و جسورترین مدافع حقوق برابر زنان در آن روزگار دانست. این زن در سال ۱۷۴۸ در جنوب فرانسه به دنیا آمد، در نوجوانی ازدواجش دادند ولی روحیه سرکش وی باعث شد ازدواج تحمیلی را نپذیرد و طلاق گرفت. به دلیل فشار اجتماعی موجود در شهری که ساکن بود ناچار به مهاجرت به پاریس شد. در مباحث روز شرکت می‌کرد، نمایشنامه نویس بود، مسائل سیاسی را تحلیل می‌کرد...

هنگامی که او اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه را که در سپتامبر ۱۷۹۱ انتشار یافته بود، دید و لحن مردانه آنرا ملاحظه کرد بلافاصله ابراز داشت که "این اعلامیه مردان است، برای زنان نیست" و با تکیه برواژه "اوم" که در زبان فرانسوی هم به معنای مرد است و هم انسان (بشر)، گفت: شما از این واژه همان معنی (مرد) را مد نظر دارید، بنابراین من به عنوان یک زن یک اعلامیه دیگر می‌نویسم تا در برابر اعلامیه مردسالارانه شما قرارگیرد و همان بود که اعلامیه "حقوق زن و شهروند زن" و "قرارداد اجتماعی بین زن و مرد" را صادر کرد. در "اعلامیه حقوق بشر و شهروند"، مردم بر اساس ثروت، طبقه اجتماعی و جنسیت به شهروندان "فعال"

سیمای زن در انقلاب کبیر فرانسه

و "غیرفعال" تقسیم شده بودند، و جای تعجب نبود که همه زنان در طبقه "غیرفعال" قرار گرفته بودند...

اعلامیه "حقوق زن و شهروند زن" صادر شده از جانب اولمپ دوگوژ دربر گیرنده یک مقدمه، هفده ماده و یک مؤخره است. در مقدمه این اعلامیه آمده است: مادران، دختران و خواهران نماینده ملت، خواهان این هستند که جزوی از مجمع ملی باشند. با اعتقاد بر اینکه، نادیده گرفتن، حذف و یا تحقیر حقوق زنان، تنها به بدبختی عمومی و فساد حکومتها می انجامد، زنان مصمم هستند که با صدایی بلند، حقوق طبیعی، جدایی نا پذیر و مقدس خود را عنوان کنند، تا این بیانیه به طور مداوم، در برابر انظار تمام اعضای جامعه قرارگیرد، تا بی وقفه به آنان حقوق و تعهداتشان را عنوان کند...

در نخستین ماده این اعلامیه آمده است: زن آزاد به دنیا آمده است و حقوق مساوی با مرد دارد. تفاوت‌های اجتماعی، تنها بر پایه کارکرد عمومی آنان می تواند استوار باشد.

در ماده ششم این اعلامیه میخوانیم: قانون باید بیان اراده همه گانی باشد. تمامی شهروندان زن و مرد، چه به طور شخصی و چه از طریق نماینده گان خود، باید در شکل گیری این اراده همه گانی، سهم خود را ادا کنند. این قانون باید برای همه برابر باشد. با تلقی برابر شهروندان مرد و زن در چشم قانون، باید آنان به طور برابر به همه مقامات و موقعیتها و استخدام مشاغل دولتی، بدون تمایز، و بر اساس شایسته گی های خود راه داشته باشند. تنها تفاوت باید تفاوت در استعدادها و فضیلت های آنان باشد.

و در ماده دهم این اعلامیه که مهمترین و برجسته ترین ماده آنرا تشکیل میدهد، آمده است: هیچ کسی را نمیتوان به خاطر عقاید پایه بی او از بیان عقایدش باز داشت. اگر حق فرستادن زنان به بالای چوبه دار وجود دارد، بنابراین آنان باید حق بالا رفتن بر بالای کرسی خطابه را نیز داشته باشند، به شرط آنکه تظاهرات آنان، نظم قانونی را مختل نکرده باشد.

و اما مؤخره این اعلامیه حاوی فراخوانهای حق طلبانه بی است که جستارهایی از آنرا پیشکش میداریم:

هان ای زن بیدار شو! صدای طنین خرد در گستره جهان شنیده میشود! حق خود را کشف کن! امپراتوری پرفدرت طبیعت، دیگر در محاصره پیش داور، فاناتیسم، خرافات و

دروغ قرار نگرفته است. پرتو حقیقت، ابرهای نیرنگ و سلطه را محو کرده است. مرد برده بر توان و نیروی خود افزوده است و برای شکستن زنجیرهای خود بر تو متوسل میشود. لیکن به محض رهایی خود، راه بیداد بر همیار خود آغاز کرد. آه ای زن، ای زن، ای زن! پس کی کورچشمی تو پایان خواهد یافت؟ حاصل تو از این انقلاب چه بوده است؟ تنها تحقیر و خفتی آشکارتر! در توالی قرنهاي فساد، تو تنها بر ضعف های مرد حکومت کرده یی. بازخواست حق تو، بر فرامین خردمند طبیعت استوار است. از اجرای فرمان شریف طبیعت چه پروایی داری؟... بی اعتنا به دشواری هایی که پیش روی توست، تو قدرت رهایی خود را داری، فقط باید بخواهی که رها شوی ...

سرانجام همان انقلابیون افراطی و مرد سالار (ژاکوبین ها و ژیرودینست ها) آراء و مطالبات آزادی خواهانه او را بر نتافته و در سوم نوامبر ۱۷۹۳ او را به خاطر چهار جرم به گیوتین سپردند و بیرحمانه اعدام کردند:

۱: (دفاع از سلطنت) ۲: (انجام ندادن وظایف زنانه گی) اشاره به زنده گی خصوصی اش. ۳: (در کارهایی که مربوط به مردان است دخالت کردن) مشخصا سیاست. ۴: (نظم عمومی را بهم زدن)

هرچند «بیانیه حقوق زن و شهروند زن» را هیچ مرجع قانون گذار به رسمیت نشناخت و در هیچ دفتر رسمی یی به جز خاطره تاریخ جنبش آزادی خواهی زنان ثبت نشد، مگر خاطره تدوین کننده آن، المپ دوگوژ، به جاودانه گی پیوسته است و هرگز فراموش نخواهد شد، و تا جهان است و زنده گی جاریست، آواز او نیز طنین انداز خواهد بود، آواز گفته های او که در اکتبر ۱۷۹۳ در مقابل تریبون "انقلابی" که او را به مرگ محکوم کرد گفته بود: «ای مستبدان جدید، بر خود بلرزید. صدای من از اعماق گور هم راهی خواهد یافت تا به گوش ها برسد.» یاد او و همه جان باخته گان راه آزادی گرامی باد!

نابود باد ستم جنسی!

روز زن

روز زن چیست؟ آیا برگزاری این روز واقعاً ضرورت دارد؟ آیا "روز زن" به نوعی امتیاز دادن به زنان بورژوا، به فمینیستهای طرفداران حق رأی (زنان) به حساب نمی آید؟ آیا این روز به وحدت جنبش کارگری آسیب وارد نمی کند؟

این سوالات هنوز در روسیه شنیده میشود، اگر چه در خارج از کشور چنین سوالاتی شنیده نمی شود. زندگی به خودی خود پاسخ روشن و کاملی به سوالات میدهد. "روز زن" حلقه ای از زنجیره نیرومند جنبش کارگری زنان است. بیست سال قبل اتحادیه های کاری شامل گروههای کوچکی از زنان شاغل پراکنده در اینجا و آنجا بود که بطور پراکنده به صفوف حزب کارگری پیوسته بودند.

اما، امروز اتحادیه های کارگری انگلیسی بیش از دویست هزار عضو دارند، در آلمان حدود دویست هزار زن، عضو در اتحادیه های کارگری و صدوپنجاه هزار زن، عضو احزاب کارگری هستند، و در اطریش چهل و هفت هزار زن عضو اتحادیه و حدود بیست هزار نفر عضو حزب هستند. همه جا- در ایتالیا، در یوگسلاوی، دانمارک، سوئد، نروژ و سوئیس- زنان طبقه کارگر در حال سازماندهی خود میباشد.

ارتش زنان سوسیالیست تقریباً یک میلیون عضو دارد. یک نیروی قوی! نیروئی که قدرت های این جهان باید زمانی که موضوعاتی نظیر هزینه زندگی، بیمه زایمان، کار پرورش و تربیت کودک و قوانین حمایت از کار زنان را به بحث جهت تدوین و تصویب قانون می گذارند، آنرا به رسمیت بشناسند.

روزگاری، مردها فکر می کردند که فقط آنان میباشد فشار مبارزه علیه سرمایه را بر روی شانه های خود تحمل کنند، که فقط آنان می بایست با "دنیای کهنه" بجنگند بدون کمک زنان هم طبقه ای شان. اما، از زمانیکه زنان طبقه کارگر به صف مبارزه انسان هایی که نیروی کارشان را میفروشند، زمانی که با لاجبار به دلیل نیاز- و به دلیل اینکه همسرانشان و یا پدرانشان بیکار شده اند، به بازار کار رانده شدند- کارگران مرد این واقعیت را تشخیص دادند که تنها گذاشتن زنان و رها کردن آنها در ناآگاهی طبقاتی در عمل به هدفهای مبارزاتی خود آنها لطمه زده و مانعی در متحقق شدن اهداف آنها میباشد. به این دلیل که:

"هر اندازه صفوف مبارزین آگاه وسیعتر باشد، به همان اندازه امکان پیروزی بیشتر خواهد بود." زنی که از طلوع تا غروب در آشپزخانه

روز زن

کار می کند، زنی که نه حقوقی در جامعه دارد، نه در دولت حقوقی دارد و نه دارای حقوقی در خانواده است، چه میزان آگاهی طبقاتی میتواند کسب کند؟ در حقیقت، در چنین وضعیتی، زن نمی تواند قار باشد که از خود "عقیده و نظر" داشته باشد چرا که کلیه امور او تحت فرمان و اراده پدر و یا همسر وی میباشد.

عقب ماندگی و بی حقوقی زنان، بی تفاوتی و بی علافگی آنان نسبت به مسايل، نه تنها سودی به حال طبقه کارگر ندارد، بلکه در واقع ضرری مستقیم به این طبقه است. اما، چگونه میشود زنان کارگر را بیدار و آگاه کرد؟ چگونه باید آنان را به شرکت در جنبش تشویق نمود؟

سوسیال دموکراسی خارج از کشور راه حل‌های درست را سریعاً پیدا نکرد. در های سازمانهای کارگری را به روی زنان کارگر باز گذاشته بودند، با این وجود، تعداد کمی به آن وارد شدند. چرا؟

به دلیل آنکه طبقه کارگر در ابتدا تشخیص نداد که یک زن کارگر، از منظر قانون و اجتماع محروم ترین عضو طبقه کارگر است، به دلیل آنکه به او نهیب زده شده است، مرعوب شده است، از زاویه حقوقی قرن‌ها مورد شکنجه قرار گرفته است، و برای اینکه بتوان در جان و دل او اثر گذار بود باید با کلامی قابل فهم و آشنا از محرومیت حقوقی او بعنوان یک زن، سخن گفت.

در ابتدا؛ کارگران بلادرنگ این واقعیت را درک نکردند که: در این دنیای پر از محرومیت و استثمار، زن نه تنها بعنوان یک فروشنده نیروی کارش، بلکه بعنوان یک مادر و بعنوان یک زن نیز مورد ستم و سرکوب قرار میگیرد.

زمانی که حزب سوسیالیستی کارگران به این واقعیت پی برد، شجاعانه به حمایت و دفاع از زنان در هر دو مورد - چه بعنوان یک کارگر مزد بگیر، چه بعنوان یک زن و یک مادر - بپا خاست. با همین هدف، سوسیالیست ها در هر کشوری در دفاع از حقوق زنان کارگر شروع به طرح مطالبات ویژه ای - از جمله برقراری بیمه برای مادران و کودکان، حقوق سیاسی برای زنان - نمودند. و در همین راستا،

هر اندازه که احزاب کارگری - و همچنین خود کارگران زن - با روشنی هرچه بیشتر اهمیت زاویه دوم را درک کردند، با میل و رغبت بیشتری به این احزاب پیوسته، و بیشتر به این امر پی بردند که احزاب مذکور مدافعان واقعی آنها می باشند، و طبقه کارگر در راستای مطالبات عاجل و ویژه آنها نیز مبارزه می کند.

در این رابطه زنان کارگر خود نیز با سازماندهی منظم و آگاهانه شان برای ثابت کردن این امر تلاش می کنند. اکنون بار این کار، یعنی جذب هرچه بیشتر زنان کارگر به جنبش سوسیالیستی بر دوش خود زنان است. احزاب سوسیالیستی در هر کشوری، کمیته ها، هیئت ها و بخش های ویژه زنان برقرار نموده اند.

کمیته های زنان در بین بخش وسیعی از جمعیت زنانی که از نظر سیاسی هنوز از آگاهیهای لازم برخوردار نیستند فعالیت کرده و آنان را آگاه و سازماندهی می کنند. به همین طریق این کمیته ها آن دسته از موضوعات و خواسته های مطرح شده را که بیشترین تاثیر در موقعیت زنان را دارند بررسی می کنند، موضوعات و خواسته های نظیر: حمایت و امتیازاتی برای زنان باردار و شیرده، تنظیم و برقراری آیین نامه های قانونی برای کارگران زن؛ مبارزه علیه تن فروشی و مرگ و میر نوزادان، مطالبه حقوق سیاسی برای زنان، بهبود مسکن، مبارزه با افزایش هزینه های زندگی و غیره.



در نتیجه، زنان کارگر در عین حال که بعنوان اعضای این حزب برای پیشبرد اهداف عمومی طبقاتی خود مبارزه می کنند، همزمان نیز با

مطرح کردن نیازها و مطالبات ویژه خود - بعنوان یک زن، یک مادر و بانوی خانواده - آنها را به پیش میبرند. در "روز زن"، زنان، تظاهراتی که توسط خود آنها بر علیه بی حقوقی خویش سازماندهی شده را بر پا می کنند.

اما بعضی ها خواهند گفت: چرا "روز زن" ویژه، چرا اعلامیه های ویژه زنان کارگر، چرا جلسات و کنفرانس های ویژه زنان طبقه کارگر؟

چرا بدین طریق زنان کارگر را از بقیه طبقه کارگر جدا می کنید؟ آیا این کار در نهایت قابل شدن یک امتیاز ویژ [برای فمینیستها و بورژواهای طرفدار حق رای (برای زنان) نیست؟

تنها آن کسانی که تفاوت های ریشه ای مابین جنبش زنان سوسیالیست و بورژواهای طرفدار حق رای را درک نکرده باشند، چنین طرز تفکری دارند.

هدف فمینیستها چیست؟ هدف آنها کسب موقعیت مشابه، قدرت مشابه و حقوق مشابه همانند موقعیت هایی می باشد که در حال حاضر همسرانشان، پدرانشان و برادرانشان در جامعه سرمایه داری از آنها برخوردار هستند.

هدف زنان کارگر چیست؟ هدف آنها از میان بردن و لغو امتیازاتی است که از رابطه های ارثی و یا دارائی افراد نشأت گرفته است. برای زن کارگر فرق نمی کند که "کارفرما" زن باشد یا مرد. به این دلیل که زن کارگر قادر خواهد شد که به همراه تمام اعضاء طبقه خود شرایط کاری خود را بهبود بخشد.

فمینیستها همیشه و در همه جا حقوق برابر می خواهند. زنان کارگر پاسخ می دهند: ما خواهان احقاق حقوق همه شهروندان هستیم، چه مرد و چه زن. اما در همان حال، این واقعیت را هم حاضر نیستیم فراموش کنیم که ما نه تنها کارگر و شهروند هستیم، بلکه مادر نیز هستیم! و بعنوان مادران، بعنوان زنانی که خالقان آینده اند، ما خواهان مطالبات ویژه ای نسبت به شرایط خود و فرزندانمان هستیم و خواستار حمایت های ویژه از طرف دولت و جامعه میباشیم.

فمینیستها برای بدست آوردن حقوق سیاسی مبارزه میکنند، بهررو، در اینجا جهت و راه ما جدا است. برای زنان بورژوا، حقوق سیاسی بسادگی به این مفهوم است که خودشان را مجاز بدانند که در دنیایی که بر مبنای استثمار توده زحمتکش پایه ریزی شده، اموراتشان را راحت تر و مصون تر به پیش برند. در حالی که، برای زنان کارگر، حقوق سیاسی تنها یک گام در امتداد راهی سخت و دشوار می باشد که منجر به حاکمیت نیروی کار می گردد.

روز زن

مسیر مبارزاتی زنان کارگر و بورژواهای طرفدار حق رای، مدتها قبل از هم جدا شده است. در حقیقت، جریان زنده گی، مابین اهداف و افقهای مبارزاتی این دو، تفاوت بسیار بزرگی قرار داده است.

اختلافهای بسیار عظیمی مابین منافع یک زن کارگر و منافع یک خانم مالک وجود دارد، بین یک خدمتکار و کسی که ارباب او میباشد تضادهای بسیار بزرگی نهفته است.... هیچگونه همسوئی؛ هیچ نقطه تلاقی و هیچگونه امکان آشتی میان این دو، نه وجود دارد و نه می تواند وجود داشته باشد.

بنابراین، مردان کارگر نباید از برگزار شدن روز ویژه ای به نام روز زن، یا از کنفرانسهای ویژه زنان کارگر، و یا از نشریات ویژه زنان کارگر وحشت داشته باشند. هرگونه شکل روشن و مشخص فعالیت در بین زنان طبقه کارگر، در واقع وسیله ای است در جهت آگاهی زنان کارگر و کشاندن آنان به سمت صفوف انسانهایی که برای آینده ای بهتر مبارزه میکنند. روز زن و هر گونه کوشش و تلاش خستگی ناپذیری که در جهت روشنگری در میان زنان کارگر و خودآگاهی آنان صورت گرفته، نه در جهت تفرقه، بلکه در خدمت اتحاد طبقه کارگر قرار دارد.

باشد که احساس شعف خدمت به طبقه کارگر در راستای نیل به اهداف مشترک طبقاتی و همزمان خدمت در راه مبارزه برای رهائی زن الهام بخش زنان کارگر برای شرکت در جشن روز زن گردد.

پراودا شماره چهل، ۱۷ فوریه ۱۹۱۳، سنت پیترزبورگ

پانویس

(۱) مقاله "روز زن" نوشته الکساندرا کولنتای در روزنامه پراودا یک هفته قبل از تنها باری که در روسیه روز زن برگزار می شد منتشر گردید. این جشن در "روز همبستگی سراسری زنان طبقه کارگر" در ۲۳ فوریه (۸ مارس) ۱۹۱۳ برگزار گردید. در سنت پیترزبورگ این روز، روز کمپین علیه بی حقوقی اقتصادی و سیاسی زنان کارگر، برای اتحاد طبقه کارگر، و برای هوشیاری طبقاتی و خودآگاهی مابین زنان کارگر نام گرفت.

ازدواج اجباری یا "تضمین آینده خوب"

بازهم تابستان در راه است و تعطیلات تابستانی مکاتب در پیشرو است. بیشتر خانواده های سنتی که از کشورهای شرقی و اسلامی مهاجر شده و در کشورهای غربی زنده گی می کنند با تکیه به سنن و مذاهب شان در تلاش اند تا به قول معروف عزت نفس و "شرافت" خانواده گی شان را از طریق به راه انداختن ازدواج های اجباری، حراست کنند.

پدران و مادران "مهربان" از سر "دل سوزی" و جستن "خوشبختی" برای فرزندان دختر شان، آنها را خلاف خواست و میل خودشان به عنوان متاع در معرض داد و ستد قرار می دهند. این عده از خانواده ها به بهانه تعطیلات تابستانی و دیدار اقوام و اقارب و محیا ساختن زمینه "خوشبختی" و "ضمانت آینده خوب" برای دختران نوجوان شان، که بعضاً هنوز کودکی بیش نیستند، آنان را با حیله و نیرنگ با خود به زادگاه شان میبرند و آنجاست که برای شان شوهر انتخاب می کنند. دختران بخت برگشته که حق هیچگونه اعتراضی را ندارند از سر اجبار و ناگزیری به آنچه که پدران و در مواردی هم مادران و اقارب مرد شان اراده کرده اند، گردن می گذارند. اگر دختری به این اجبار رواداشته شده به خویش اعتراض نماید عاقبت وخیمی در انتظارش خواهد بود.

مواردی هم پیش آمده است که دختر بی پناه معترض را به شکل قساوت آمیزی تنبیه نموده و در محل به دست دیو شهوت "مالک" جدیدش رها می کنند تا پس از باردار شدن ناخواسته مجبور به تمکین در برابر اراده پدر و بقیه اعضای خانواده شود. بعضی از این قربانیان جهت فرار از ملالت ها و مشقات و همچنین رهائی از احساس حقارت دست به خود کشی و خودسوزی می زنند. برخی از آنها هم به ماتم و گریه رو می آورند و درد جانکاه شان را از این طریق می خواهند تسکین دهند. چندی پیش وقتیکه از کابل به اروپا برمی گشتم در یکی از فرودگاه ها به چنین اتفاقی روبرو شدم، اتفاقی که مرا وادار به

نوشتن این مطلب نمود.

با خانواده بی آشنا شدم که ۴ فرزند دختر داشت. دو دختر شان نامزد شده بودند، از یک تن آنها که با من هم صحبت شده بود، پرسیدم که آیا نامزدش را خود وی انتخاب کرده است یا نه و آیا دوستش دارد؟ حیرت زده در پاسخ به من گفت نه پدرم او را برایم انتخاب کرده است. تنها که دوستش ندارم بلکه هیچ احساسی هم نسبت به او ندارم. گفتم پس چرا می خواهی خودت را قربانی کنی؟ او گفت عزت و شرافت فامیلم در میان است، نمی خواهم نام پدرم بد شود. اگر من نامزدی ام را برهم بزنم، خانواده ما دیگر در بین قوم جائی نخواهد داشت و بی آبرو خواهد شد.

از او سوال کردم آیا کسی دیگر را دوست میدارد؟ به من مابوسانه نگاه کرده و با لبخندی غمین گفت: چه فایده، اگر کسی را هم دوست داشته باشم، حالا دیگر دیر شده و کپ از کپ گذشته است. من گرم صحبت با او بودم و از اش می خواستم که زنده گی اش را قربانی سنت و پندار خانواده نکند، چون هنوز خیلی جوان است و زود است که به این معامله تسلیم شود. بهتر است که سر فرصت این پیوند ناخواسته را برهم بزند؛ پسر جوانی که در همان نزدیکی نشسته بود، با شنیدن حرف های ما وارد صحبت شد و خطاب به من گفت: که چرا من او را به راه غلط رهنمائی میکنم. نه باید او نامزدی اش را برهم بزند چون عشق بعد از ازدواج بوجود می آید. و علاوه گفت که عشق های امروز یک ماه هم دوام ندارد...

در همین زمان خانواده دیگری نیز به جمع ما پیوست که دو دختر ۱۶ و ۲۰ ساله داشتند. دختر ۱۶ ساله شان زار زار می گریست. آنها به زبان عربی صحبت می کردند، پدر دختر هر لحظه می آمد و او را در آغوش می گرفت و نازش می داد مگر مادرش با عصبانیت داد می زد... ما هیچ چیزی از حرف های آنها نمی دانستیم. علت این که او چرا این چنین می گریست را هم نمی دانستیم. بالاخره جرأت کرده و از آن دختر جوان جوپای ماجرا شدم و از وی پرسیدم که از کجا می آید و چرا این چنین ناراحت است؟ او که خیلی هم زیبا رو بود با چشمان اشک آلود و چهره معصوم به من پاسخ داد و گفت که اهل لبنان است و گریه کنان با اشاره به اعضای فامیل اش افزود: آنها مرا بزور با پسر مامايم نامزد کرده اند. من می خواهم به تحصیل ادامه دهم...

با تأسف و قایعی از این دست هر سال مخصوصاً در فصل تابستان رخ می دهد. پدران و مادران دختران بخت برگشته شان را به بهانه تفریح و سپری نمودن تعطیلات به کشورهای که خود روزگاری نه چندان دور به دلیل جنگ، فقر و یا استبداد از آنها فرار کرده اند، می برند. کشورهایی که فرزندان اینها از آن هیچ شناختی ندارند

ازدواج اجباری یا "تضمین آینده خوب"

و کاملاً با آن بیگانه اند؛ اگر چیزی هم شنیده اند شرح حال پدر و مادر از گذشته های خوش شان در آوانی که هنوز مجبور به ترک زادگاه شان نشده بودند، می باشد. داستانها و خاطراتی که اغلب با چاشنی غلو آمیخته است. این تصویر نوستالژیک از گذشته ها و سرزمین "پدری" بیشترینه ناشی از وضعیت و موقعیت نامطمئن و بی ثبات اقتصادی و اجتماعی نئی می شود که جامعه مهاجر در کشورهای غربی در مجموع به آن مواجهه استند.

موقعیتی که باعث بی هویتی فردی و اجتماعی جامعه مهاجر، مخصوصاً از کشورهای اسلامی، می شود. پاسداری از سنتها و ارزش های خودی و لم دادن بدامن آنها در بسیار موارد از همین موقعیت ضعیف و بی ثبات که در فوق شرح مختصر آن رفت، ناشی می شود. حتی خانواده ها و اشخاصی که ظاهراً در گذشته خود با این ارزش ها بیگانه بوده و یا روزی و روزگاری هم آنها را ضد ارزش تلقی میکردند، وقتی مهاجر می شوند در کشورهای محل اقامت شان از آنها به عنوان ارزشهای پسندیده خودی به پاسداری برمی خیزند تا از آن طریق کسب هویت کاذب نمایند و یا هویت "گم شده" شان را باز یابند.

با تأسف نمونه های زیادی وجود دارند که این حقیقت عریان را بازگو کنند ولی من سر آن ندارم که در این مطلب کوتاه در یک کلیت گسترده به چند و چون آن بپردازم، ولی در این رابطه به مثال و نمونه قتل فجیع دوشیزه جوان "مرسل"، اهل افغانستان و مقیم آلمان، که به دست برادرش صورت گرفت بسنده می کنم؛ خانواده "مرسل" و پدرش که تحصیلات عالی داشته و در زمان حکومت حزب دمکراتیک خلق از مقام و موقعیتی هم برخوردار بوده با این دوشیزه نامراد و خواسته هایش به عنوان یک نوجوان از در صیانت از آبرو و ارزشهای "خودی" برآمدند و در ضمن اذیت و آزار او در یک پروسه نسبتاً طولانی نتوانستند او را رام و مطیع سازند و جلو عصیان را بگیرند. سرانجام برادرش که خود بارها در عمل باعث شرمساری خانواده اش شده بود، افتخار "پاسداری" از شرافت خانواده و ارزشهای

مردسالار را در نیابت از پدر به عهده گرفت و مرسل جوان را در فصل بهار زنده گی اش با قساوت تمام پرپر کرد.

پدران و مادران "غیور" از ترس مواجه نشدن به وضعیتی چون "مرسل" و جلوگیری از عصیان دختران جوان شان با برنامه از قبل تدارک دیده شده، آنها را خلاف میل شان و به زور به شوهر می دهند.

برای دخترانی که با ارزشهای خانواده های شان بیگانه بوده و اغلب در محیط مهاجرت چشم به جهان گشوده و با سیستم ارزشی دیگری خو کرده و بزرگ شده اند، وصلت اجباری بدین شکل نمی تواند پیوند و رابطه سالم و پایداری باشد چون در بیشتر موارد رابطه دو طرف این پیوند، رابطه نابرابر است.



نابرابر از این جهت که یک طرف این پیوند از حق انتخاب محروم است، در جوامعی چون افغانستان شاید این محرومیت از حق انتخاب در مورد پسران نیز صادق باشد، در ضمن به دلیل موقعیت عینی زنده گی میان دو طرف این پیوند عدم تناسب و نابرابری آشکاری وجود دارد که چشم پوشی از آن نابخردانه است. با توجه به فراهم بودن زمینه تحصیل و کار در کشور های محل اقامت دختران، آنها به لحاظ سطح دانش و هم درآمد در سطح خیلی بالاتر از پسرانی که در قید ازدواج با آنها درمی آیند، قرار دارند. اگر این دختران به این تصمیم ظالمانه و نابرابر معترض شوند و طبق میل و خواست خانواده عمل نکنند، فرزندان گستاخ و حرف نشنو شمرده می شوند که قبیح عمل شان، یعنی نافرمانی از رابطه برده وار، مستوجب سزا و عقوبت است. با وجود سطح اختلاف فاحش میان دختر و پسر، و آگاه بودن همه از آن، بویژه والدین دختر، این پیوند صورت می پذیرد.

همانطور که در سطور بالا بدان اشاره شد،

مشکل همه مردان شرقی و اغلب مسلمان قبل از همه این است که به دختران شان بچشم ملکیت نگاه می کنند و طبق هدایات مذهب و سنتهای مردسالار، می خواهند از این ملکیت که در عین حال می تواند عامل "برباد رفتن" اعتبار و باعث "آبروریزی" خود و خانواده نیز گردد، صیانت نمایند. البته پسرانی هم هستند که به دلیل زنده گی در غرب و به دلیل فقر، جنگ و نابسامانی های گسترده اجتماعی و سیاسی و همچنین تصویر وارونه و "رویایی" بی که مردم در افغانستان از وضعیت کشورهای اروپائی دارند با وجود تفاوت سنی زیاد، دختران معصوم را به زنی می گیرند و یا بهتر است بگویم می خرند.

در جوامع مرد سالار ازدواج های اجباری رسم معمول است. متأسفانه که این رسم در افغانستان از سالیان دراز رواج داشته است ولی این چند دهه اخیر به دلیل جولان نیروهای سپاه ارتجاعی و سلطه و تحکیم هرچه بیشتر باورهای مردسالارانه، ازدواج اجباری و به یک معنی خرید و فروش دختران به نورم تبدیل شده است. شوربختانه با وجودی که خود مادران این بربریت تلخ را در زنده گی واقعی تجربه کرده و به اجبار تن به ازدواج داده اند و هر روز تحقیر، توهین و حتا اذیت و آزار جسمی را تجربه می کنند با این وجود از محروم شدن دختران شان از حق طبیعی و انسانی انتخاب فردی، دفاع کرده و حاضر می شوند تا دختران شان قربانی سرنوشت شومی شوند که خود سالیان درازی آن را با تلخ کامی تجربه کرده اند.

این نصایح مادرانه رایج در افغانستان را حتماً شنیده و به خاطر دارید که شاه بیت هر گفتار مادران سنتی خطاب به فرزندان دخترشان بوده و است: "ببین پدر و مادرم مرا هم چون تو مجبور به ازدواج با پدرت کردند، در اوایل زنده گی مشترک من هم از این پیوند راضی نبودم مگر حالا خوش استم هرچند که پدرت گاه گاهی قهر می شود و به هر بهانه خورد و کوچکی به من اهانت کرده و مرا لت و کوب می کند. حالا دیگر کار از کار گذشته است باید صبور باشم." پس از ازدواج، این دختران شوهران شان را به کشورهای محل اقامت شان می آورند. با توجه به تفاوت های ارزشی و در مواردی هم اختلاف سنی، بعد از گذشت زمان کوتاهی مشکلات جدی زنده گی واقعی آن دو شروع می شود. شوهر با این درک وارونه و غلط که خودش را مالک بی چون و چرای تن و روان همسر اش می پندارد، شروع به گرفتن تصمیم برای همسرش می کند، برای او تعیین می کند که چه نوع لباس بپوشد، کار و فعالیت اش را به ارزیابی می گیرد

ازدواج اجباری یا "تضمین آینده خوب"

که کدام کار و عمل او خوب است و کدام یک بد. سرانجام مرد از موضع قدرت دست به تنبیه جسمی همسرش می زند، جنگ و جدل طرفین شروع می شود. حتماً اگر از زن در موردی سوال شود این مرد است که در عوض او، جواب می دهد. یک روز در محل کارم زن و مرد جوانی نزد داکتر آمده بودند. داکتر خطاب به آنها سوال کرد که چه مشکل دارید؟ مرد جواب داد که خون ریزی دارم، داکتر که مرد سالمی را در مقابل خودش دیده بود و هم خون ریزی و جراحی در مرد نمی دید، با تعجب گفت شما خونریزی دارید؟ مرد جواب داد نه زخم خونریزی دارد. بسیار اتفاق می افتد که زنان اجازه بیان و توضیح ناراحتی های مربوط و مختص به خود را هم ندارند. مرد به عنوان مسئول، مالک و در نهایت کسی که در عوض زن اش می اندیشد و برای او می اندیشد، ظاهر می شود.

در فرهنگ حاکم در جامعه ما وقتی که دختر و پسری با هم نامزد می شوند اساس رابطه شان بر خودگذاری و برده باری از جانب دختر استوار می شود. دوران نامزدی با وجود این پندار "رومانتیک" که آن را مرحله شناخت از هم دیگر می دانند، در حقیقت و بویژه برای دختر در جوامع شرقی و اسلامی الزاماتی را در بر دارد که در چهارچوب قرار ازدواج تعریف شده است. اگر در دوران نامزدی دو طرف این رابطه باهم اختلاف پیدا کنند و در نتیجه به این استنتاج برسند که ادامه آن و سرانجام زنده گی مشترک شان ناممکن است، به دلیل وجود موانع متعدد، دختران، مخصوصاً، نه می توانند بساده گی، پیوندشان را برهم بزنند؛ البته برای پسران امکان برهم زدن آن بیشتر فراهم است، حتی می توانند مورد حمایت قانونی هم قرار گیرند. مگر برای دختران تداوم آن با رجوع به سنتها و قوانین حاکم که همه به نوعی حامی مرد و سلطه مالکانه آن است الزام آور است.

به دختر گفته می شود که وجود مشکل و اختلاف مهم نیست، وقتی ازدواج کردید اختلافات تان رفع می شود، باید متین و صبور باشی و "پدرکرده"! یعنی به موقعیت برده وارث تمکین کن، چون شوهر مقام ارجمند و خدایی دارد او را از خود مرنجان. اگر رضایت شوهر را با خود داشته باشی، شاید بهشت برین در دنیای پس از مرگ نصیب گردد.

"مرگ بر حقوق بشر"!!!

چندی قبل یکی از رفقایم کلیپ ویدئویی را برایم فرستاد تا آنرا مشاهده کنم. وقتی یکی از این کلیپها را روشن نمودم صحنه تظاهراتی را دیدم که در شهر کابل به سازماندهی سرکرده گان جهادی زیر نام اعتراض علیه اظهارات ملالی جویا، که مجلس ولسی جرگه را طویله و باغ وحش خوانده بود، به راه انداخته شده بود. قابل تذکر است که ملالی جویا که خود یکی از فعالین جنبش زن و عضو مجلس نماینده گان افغانستان است تقابل های معینی را در جلسات پارلمان مبنی بر افشای جنایات سرکرده گان تنظیمهای جهادی، داشته که مورد خشم و غضب آنها قرار گرفته و بلاخره عضویتش به زعم خودش از این باغ وحش، سلب شد. که نمیدانم از آن راضی است یا برعکس.



بهر رو در این کلیپ ویدئویی مشاهده میشود که خانم شکیلا هاشمی از اعضای پارلمان و یکی از فعالین جمعیت اسلامی با حرارت خاص و به شکل آشکار از همه اعمال جنایتکارانه، وحشت و بربریت اسلامیستها طی قریب سه دهه تمام در درهم کوبیدن زنده گی مردم افغانستان زیر نام جهاد در راه خدا دفاع نموده در حالیکه هر نوع مذمت، بدگویی، نقد و افشای اسلام سیاسی و سران جنایتکار باندهای غارتگر را که بر بستر قتال ملیونی انسانها و ویرانه ساختن کشور به جلال، قدرت و مکتب رسیدند، توطئه و حیله مخالفین میخواند. در اخیر سخنرانی خود امیال حقیقی خود را با سر دادن شعار "مرگ بر حقوق بشر" بروز میدهد. این شعار با نعره تکبیر و تأیید سائر جهادی ها بدرقه میشود.

البته برای شخص من این سناریو نه یک رویا و نه هم تعجب آور بوده و است و نه آنرا در متن کدام حرکت جدید تلقی می نمایم، زیرا درک ماهیت و پراتیک اسلام سیاسی در افغانستان، منطقه و جهان آنقدر روشن و برملاست که به هیچگونه پژوهش و تحقیق نیاز ندارد. ولی از آنجائیکه ۸ مارچ روز همبستگی جهانی زنان در راه بود خواستم برچند نکته در همین رابطه و اینکه افغانستان دارد با چنین سیاست بازان و به اصطلاح نماینده گان مردم در پارلمان چگونه وجهه خود را تعریف می نماید، مکتب نمایم.

باید افشاء ساخت و تصریح کرد که این (مرگ بر حقوق بشر...) ها یکی از هزاران نمونه آشکار زنان و مردان به اصطلاح اصلاح شده دموکرات اند که به وسیله امریکا و ناتو همراه با گسیل کاروان دموکراسی به افغانستان صادر شده اند، لایه هائیکه با نفوذ و قدرت تام در حکومت فعلی اسلامی افغانستان حتی متعارف ترین اساسات و فرهنگ جامعه مدنی را که عبارت از دفاع و یا احترام به حقوق بشر و انسان است و در استفاده از همین مقوله و مفهوم اهداف و مطالبات ضد آن نیز برآورده میشود، نه تنها نپذیرفته که علیه آن جنگ و دندان نشان میدهند. حالا چی رسد به دفاع از حقوق برابر زن و مرد و هشتم مارچ که ریشه در مطالبات کاملاً آزادیخواهانه و سوسیالیستی دارد. زیرا مبارزه در مسیر رهایی زن از اسارت طیف گسترده بی از نابرابری ها را که تاریخ طولانی داشته ولی نظام های سرمایه داری آنها همیشه باز تولید می نمایند، در برمیگیرد.

تجربه و پراتیک سیاسی در افغانستان حتی جهان در عمل به اثبات رسانده که سه تا سنت سیاسی مبارزاتی در آن قابل تفکیک اند و میتوان مواضع آنها را در قبال تعریف خواسته های جنبشی شان به تحلیل گرفت. در جوامع اسلام زده منجمله افغانستان که در آن اکثرآ حکومت و استبدادهای ضد آزادیخواهی، ضد زن، ضد حقوق بشری حاکم بوده عده بی از جریانات فاشیست حتی بدون اجتناب از ذره بی بیشرمی اهداف خود را در قالب ها و بسته بندی های مذهبی، سنتی و قومی به صورت عریان و بی پرده بر بستر استفاده از عقب مانده جامعه و جریان های دینی، به نمایش گذاشته و به دست آورده اند. اینها خود را الترناتیف موجود و به حق معرفی داشته اند. در حالیکه آنها به هیچ وجه کوچکترین تعلق اجتماعی، سیاسی، فلسفی و... به کاروان تمدن بشری ندارند. اینها در سلك سیاسی و پراتیک اجتماعی یکی از متحجرترین و تاریک ترین منابع و جریانات اند. تاریخ استبداد و جنگهای میان تنظیمی و امارت سیاه طالبی یکی از وجهه های مسلم و انکار ناپذیر این سیستم فکری را بیان میدارد، دشمنی با مفاهیمی چون حق انسان، آزادی زن، آزادی عقاید و بیان نزد آنها به قول معروف زهر قاتل است. همانطوریکه در بالا اشاره شد این

"مرگ بر حقوق بشر"!!!

سنت سیاسی مخالفتش را با هرگونه تجدد، گرایش های مترقی و خصومت آشکارش را با سوسیالیسم و کمونیسم هیچگاه پنهان نداشته و نمی دارد و خانم شکیلا هاشمی یکی از صدها نمونه واقعی چنین جنبشی است.

سنت بورژوائی دیگری که تیپ های چون ملالی جویا آنرا نمایندگی میکنند اساساً ریشه در شرق گرائی، ناسیونالیسم وطنی، کشور و آب و خاک من جان من است، غرق ملی، لوی افغانستان، خراسان کبیر، دفاع از مذهب عوام، مذهب بلی ولی بنیادگرائی نه، تقدیس روابط خونی، داشتن بورژوازی خودی، مرگ برامپریالیسم ولی زنده باد بورژوازی ملی و دهها از این قبیل خواستها و مطالبات، آرمانهایش را تشکیل میدهد؛ که البته این جریانات نیز در جوامعی چون افغانستان طیف گسترده بی را شکل داده که از جمله معروف ترین های شان جریانات چپ قدیم اند که به تمرین دیموکراسی پرداخته و در این راستا به اصطلاح دستاورد هایی نیز داشته اند.

اخیرالذکرها که در قایم ساختن رابطه خود با غرب از یکدیگر میخوانند پیشی بگیرند به دیگران حالی میکنند که مبارزه طبقاتی کردن کفر است، باید درخواست های مان مینیمالیست باشیم، باید پارلمان و مبارزه برای آنرا تقدیس کرد، همه مطالبات را از کانال دیموکراسی عبور داد و به پیروزی رساند، حقوق بشر بلی ولی چارچوب هایش را مد نظر گرفت، برابری زن و مرد خوب است ولی با در نظر داشت شرایط کشور باید از این آزادی حرف زد، آزادی بیان خوب است ولی مطابق قانون مرزهایش را باید مشخص نمود، نباید به نقد دین و جنایاتش دست زد زیرا به ارباب امور برمیخورد و دهها نمونه دیگر که اساساً در خدمت سهم گرفتن شان در قدرت از آن به حیث حربۀ سیاسی استفاده میشود.

ولی اگر هرچه بیشتر و واقعیهانه تر به مناسبات و تعاملات درون جامعه دقیق شد و صدای ضمیر و فریاد واقعی انسان زحمتکش در افغانستان را از عذاب زیر بار این همه مناسبات ضد انسانی، اقتصادی، اجتماعی، اسارت و بنده گی، معیار گرفت، جای پای یک حرکت، یک مخالفت، یک آشتی ناپذیری با این همه زجر و استبداد را که تمامی عرصه ها و حیات انسانی را فرا گرفته، میتوان به قوت مشاهده کرد. در این شکی نیست که زنده گی انسان افغانستان چی

زن و چی مرد یکی از درهم کوبیده ترین زندگانی های جهان را تعریف میکند. برداشتن این همه زنجیرهای اسارت و بردگی از دست و پای انسان زحمتکش جامعه مستلزم پیکار و تلاش خستگی ناپذیر است. برای آزادی واقعی، برابری واقعی زن و مرد، تامین حقیقی حقوق بشری و شهروندی، آزادی بدون قید و شرط بیان، افشای نه تنها سران جنایتکار تنظیمی و بنیادگرائی بلکه جایگاه مذهب سیاسی، ناسیونالیسم قومی و دهها آفت ضد بشری دیگر به یک سنت مبارزاتی متمایز یعنی انسجام مبارزه سوسیالیستی دست زد با وجود آنکه رخنۀ این سنت مبارزاتی با موجودیت هیولاهایی در قدرت کنونی کشور دشواریهای خود را با خود دارد پیکار و مبارزه برای خواستهای ماکسیمالیستی آزادیخواهانه به نیروی پرتوان انسان در بند، طبقۀ کارگر و جنبش آگاهی دهنده سوسیالیستی نیاز دارد که زحمتکشان افغانستان به آن ضرورت مبرم دارند و سازمان سوسیالیستهای کارگری در این مسیر انسانی میرزد.

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زبیبناک گرو او
زبیبناک شوونکو طبقو ترمنخ،
دمحکومو او حاکمو طبقو
ترمنخ، د ټولنی د تکامل په
مختلفو پړاونوکی او هم داچی دغه
مبارزه هغه ځای ته رسیدلی ده چی
زبیبناک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زبیبناک گری
او ستمگری طبقی (پانگه والی)
جغ نه خلاصی ومومی مگر داچی
په عین حال کی ټوله ټولنه دتل
لپاره د زبیبناک او ستم
له قید نه وږغوری

جنگ با تروریزم یا تقویت فاندامنتالیزم

پس از اشغال افغانستان توسط قوای نظامی شوروی و حذف حفیظ الله امین از صحنه و نصب ببرک کارمل و تغییرات و تحولات بعدی باز هم روسها قادر نشدند که ثبات را در افغانستان تضمین کنند، و پس از یک دهه جنگ مجبور به ترک افغانستان شدند، در طی این دهه جنگ در افغانستان حدود یک میلیون افغان جانهایشان را از دست دادند، چه به شکل کشتارهای دسته جمعی و یا اعدامهای فردی و یا در زندان ها و یا در صحنۀ جنگ، بمباردمان ها و غیره. حدود ۵ میلیون افغان در پاکستان و ایران پناهنده شدند و حدود ۲ میلیون دیگر یا در مرزها بی خانمان بودند و یا در کشورهای غربی پناهنده شدند.

شکست روسها درین جنگ در حقیقت برای ایالات متحده پیروزی به حساب میآید، زیرا میلیاردها دالرخرج این جنگ را پرداخته بود. طبق گزارشی از دبیر کل سازمان ملل از سال ۸۶ الی ۹۰، به ارزش پنج میلیارد دالر اسلحه و مهمات وارد افغانستان شده است (به کتاب طالبان از ازیتر مارسدین صفحه ۱۶۰ مراجعه شود)، نیرو های اسلامی بین المللی نیز که در پرداخت برخی از هزینه های این جنگ شامل بودند درین شکست روسها برنده شده بودند.

پاکستان به منظور استفاده مالی و سیاسی از پناهندگان افغانی در کشورش از احزاب اسلامی که از سالهای ۱۹۷۰ به آن کشور در تبعید بودند استفاده کرد که در حقیقت همین احزاب دریافت کننده گان اصلی میلیاردها دالر امریکا و عربستان سعودی و سایر کشورهای اسلامی بودند.

احزاب اسلامی در راس حزب اسلامی گلبدین و حزب جمعیت اسلامی با همکاری پاکستان با شور و شعف رهبری سایر گروه های تبعیدی را بدوش می گرفتند و در خود منحل میکردند. که بعداً ۷ گروه تبعیدی اسلامی (احزاب هفتگانه مجاهدین مقیم پاکستان) به رسمیت شناخته شد، قوماندانهای محلی نیز برای کسب پول و سلاح با یکی ازین گروه های هفتگانه وابسته بودند، اسلامیت های بنیادگرا به عنوان مجاهدین بین المللی هم به کمک داوطلبانه این احزاب اسلامی میشتافتند، که

جنگ با تروریسم یا تقویت فاندمنتالیسم

بنیادگرایان وهابی و سایر بنیادگرایان از کشور عربستان سعودی و حزب جماعت اسلامی پاکستان از آن جمله بودند. در حدود ۳۵۰۰۰ مجاهد خارجی در کنار احزاب اسلامی مجاهدین افغانی در صفوف جهاد برضد روسها سهیم بودند. دستگاه استخبارت (سیا) نیز ازین گروه ها حمایت میکرد. فراموش نباید کرد که بعد از خروج قوای روسها از افغانستان ازین ۳۵۰۰۰ مجاهد خارجی تعداد زیاد شان باقی ماندند تا در مدرسه های مناطق مرزی درس بخوانند و بنیادگرایان را حمایت کنند.



در اوایل دهه ۱۹۸۰ کمک مالی ایالات متحده در جنگ در افغانستان از ۳۰ میلیون دالر به ۶۰۰ میلیون دالر در سال افزایش یافت و عربستان سعودی این مبلغ را دو برابر کرد. عربستان سعودی برای پخش کمک مالی و گسیل داوطلبان جنگی خارجی برنامه های خاص خودش را داشت و برای پناهندگان افغانی داخل و خارج مرز پاکستان مدرسه های اسلامی بنا کرده و مصارف آنها میپرداخت که طالبان هم از همین مدارس سر بیرون کردند که تا امروز هم نتایج آن قابل احساس است.

عربستان سعودی از پخش این کمک ها سودهای زیادی میبرد که از آن جمله یکی پخش و گسترش مذهب سنی نوع سعودی و وهابیت در جهان اسلام، و دیگر اینکه میخواید در رقابت با ایران اسلامی به جهان ثابت کند که با سمت و سو دادن مجاهدین علیه شوروی پیشقدم بوده است. زیرا عربستان سعودی بیشتر پولش را به جریانهایی به مصرف میرساند که دیدگاه وهابی و ضد شیعه داشته باشد. گرچه ایران و عربستان سعودی، هر دو ظاهراً در جریان جنگ افغانستان در جناح مشابهی بودند. هر دو شدیداً مخالف تجاوز روسها در افغانستان بودند و مجاهدین

را حمایت میکردند. ولی پشتیبانی سعودی از مجاهدین، هم با امریکا و هم با استراتژی پاکستان در تامین سلاح و مهمات به افراطی ترین گروه های سنی پشتون و نادیده گرفتن گروه های شیعه همسو بود.

خواست ایالات متحده هم این بود که از نفوذ ایران در منطقه جلوگیری کرده و ایران را عملاً به حاشیه بکشد. حمایت ایران از گروه های شیعه افغانی باعث تشکل ۸ حزب شیعه افغانی گردید، این احزاب بنابر روابط مکدری که بین امریکا و ایران بود از کمک نظامی بین المللی مستقید نمیشدند. در اواخر سال ۱۹۸۸ و اوایل سال ۱۹۸۹ زمانیکه روسیه مجبور به عقب نشینی گردید ایران ۸ حزب شیعه افغانی را تشویق به اتحاد نمود که بدین ترتیب حزب وحدت اسلامی جان گرفت. ایران حزب وحدت را مسلح و تقویه میکرد.

ورود مجاهدین و جنگهای گروهی:

در زمان ورود مجاهدین به کابل در سال ۱۹۹۲ پس از پایان جهاد حزب وحدت نه تنها هزاره جات را بلکه قسمت های غربی کابل را نیز در کنترل داشتند. درین زمان گلبدین حکمتیار و عبدالرسول سیاف که قبلاً در اثر حمایت و تشویق سعودی ها در ائتلاف با هم بودند از هم جدا شدند زیرا حکمتیار مخالف دولت تازه تاسیس مجاهدین در کابل بود و سیاف دولت مجاهدین را پشتیبانی میکرد.

این انشعاب باعث شکست سعودی ها گردید. در بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ زمانیکه جنگهای گروهی در افغانستان شدت یافت رقابت بین ایران و عربستان سعودی نیز بیشتر شد.

درین وقت با استفاده از فرصت ایران بخاطر مقابله با نفوذ گروه های افراطی پشتون نه تنها حزب شیعه وحدت را حمایت میکرد بلکه تمام قوم های فارسی زبانرا مورد حمایت قرار میداد، لذا ایران در سال ۱۹۹۳ به تامین کمک نظامی دولت برهان الدین ربانی شتافت و به احزاب قومی دیگر تاکید کرد تا به دولت برهان الدین ربانی بپیوندند. درین زمان جنگ شدیدی برای کسب قدرت و تقسیم دولت میان گروه های مجاهدین در کابل در جریان بود نظامیان و غیر نظامیان را به عنوان عضویت و همکاری با گروه رقیب و یا به عنوان تعلقات نژادی سر بریدند، میخکوب کردند، در داخل کانتینرها بندی و خفه کردند. و هزاران عمل غیرانسانی دیگر را انجام دادند.

ایالات متحده، پاکستان و شرکای شان از حکمتیار و گروه های درگیر جنگ در تامین

صلح و ثبات ناامید بودند. اینبار به طلاب مدارس اسلامی در مرز افغانستان و پاکستان که بعدها افراد گروه طالبان را تشکیل دادند دلبستند و با سرازیر کردن کاروان سلاح و مهمات و کمک های مالی سیل آسا و تربیت نظامی در ظرف دو سال گروه طالبان را به نیروی مسلحی تبدیل کردند که افغانستان را در کنترل داشت، و سرانجام در سال ۱۹۹۶ طالبان کابل را نیز تسخیر کردند.



طالبان با پیاده کردن قوانین و سنت های پوسیده و عقب مانده اسلامی از جمله حجاب اجباری زنان، برگشتاندن زنان در چارچوب خانه و خانه نشین کردن آنها، ممنوع کردن تحصیل و کار برای زنان و دختران جاری کردن قوانین هزاران سال پیش اسلامی از جمله قطع دست در صورت زدی، سنگسار زنان در صورت داشتن روابط زیر نام زنا، لت و کوب زنان در معرض عام زیر نام بد حجابی، منع شنیدن موسیقی و ایجاد وزارت امر به معروف و نهی از منکر و هزاران اعمال غیرانسانی دیگر که بدین شکل خودشان را محافظین قوانین آسمانی (قرآن) و بنیان گذار اسلام اصیل یا اسلام خالص میدانستند.

چرا ایالات متحده به این درگیری ها دامن میزد:

ایالات متحده از یکطرف برای بیرون کشیدن کشورهای آسیای میانه از مدار اقتصادی و امنیتی روسیه و ثانیاً کشیدن پایپ لاین های نفت و گاز از جمهوری های آسیای مرکزی به آبهای بین المللی، از مهره موثر درین بازی که موقعیت استراتژیک افغانستان بود و هم افغانستان موقعیت یک پروژه اقتصادی طویل المدت را داشت،

جنگ با تروریسم یا تقویت فاندامنرالیزم

کار گرفت لذا یکی از عوامل اساسی این بازی های پنهان و آشکار اشغال و لشکر کشی، تقویت و سرکوب این و آن گروه، قوم، نژاد درست در همین نقطه نهفته است زیرا مسیر آسیای مرکزی به ترکیه و دریای مدیترانه مسیر طولانی و پرهزینه بوده و در حقیقت یک نوع ریسک سرمایه گذاری محسوب میشود، مسیر ایران بنابر بحران حاکم بر روابط ایران و ایالات متحده از هیچگونه امنیتی بر خوردار نبود.

کمپانی امریکایی یونیکال کشیدن پایپ لاین را از طریق افغانستان و خاک پاکستان طرح نموده بود، و طرف پاکستان نیز خواستار ایجاد راه های تجارتي با این جمهوری ها بود لذا این همه پلانه بدون صلح و امنیت در افغانستان ناممکن است لذا صلح و ثبات بهر قیمتی باید در افغانستان تامین گردد.

قبل از ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ جورج دبلیو بوش در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام کرد (ما شاهد آینده ای روشن در خاور میانه بزرگ هستیم) به مقاله national strategy report for combating terrorism) مراجعه شود. لذا حادثه ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ فرصت مناسبی را به ایالات متحده مساعد ساخت تا زیر نام جنگ با تروریسم (القاعده) عراق را با ذخایر افسانوی نفت اش تسخیر کند، از حمله های اسرائیل به فلسطین حمایت کند و به افغانستان لشکر بکشد و در نتیجه یک حمله هوایی گسترده ایالات متحده و نیروهای زمینی مشترک از متحدین ناتو و از گروه های جنگ سالار و اتحاد شمال طالبان را منهدم ساخت.

جنگ های ضد تروریسم ایالات متحده و متحدینش که امروز به راه انداخته شده، اولاً هزینه خلی هنگفتی میبر دارد که از طریق قاچاق مواد مخدر، اسلحه، الماس و تجارت سسک تامین میشود، ثانیاً از اثر فشار و حملات وحشیانه زمینی و هوایی بر قرا و قصبات و افراد غیرنظامی، خشونت، افراط گری، شکنجه، کشتار و یکی دانستن افراد بی گناه با القاعده (طالبان) و هزاران اعمال غیر انسانی دیگر باعث احیا و تشدید فاشیزم اسلامی درین سرزمین ها گردیده است.

رهبران جهادی، طالبان، و سایر مرتجعینی که امروز در دور و پیش حکومت اسلامی افغانستان قرار دارند جریاناتی مافیایی هستند که کوچکترین پرداخت و اهمیتی به منافع و

مصالح مردم و به خصوص زحمتکشان و توده های فقیر و درمانده افغانستان ندارند، ماشینهای جنگی ایکه از طرف کشورهای ذینفع در حرکت میآیند، نیروی انسانی خود را همیشه از میان قربانیان توحش خود میگیرند، کودکان، نوجوانان، محرومان، بیکاران و پناهندگان باز گشت داده شده از کشور های همسایه در دسترس ترین نیروهای انسانی هستند.

گروه ها و افراد وابسته به اسلام سیاسی ازین آب گل آلود ماهی میگیرند. بنابراین تصادفی نیست که طالبان دوباره احیا شده و روز به روز جان میگیرند که امریکا و متحدینش را به چلنج های جدیدی فرا میخواند. این پروسه دولت مرکزی را بی اعتبار ساخته و مشروعیت آنرا میزداید که این بی اعتباری نه تنها شامل حال دولت کزری است بلکه شامل هیاهوی دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی قدرتهای بزرگ دنیا نیز میباشد. شاهد این ادعای ما افغانستان است.

بعد از هفت سال اشغال افغانستان و انتخابات ساختگی(یکبار دیگر معامله گری و سازش) و نصب نوابزاده کزری خان و سایر جنگ سالاران بر قدرت، افغانستان به صورت عینی میدان تاخت و تاز قاچاقچیان مواد مخدر، هرج و مرج و بیروکراسی، دزدی چپاولگری، خشونت، قتل، بیکاری، گرسنگی، نابرابری، بی سرپناهی، زن ستیزی، بردگی اطفال و زنان گردیده است. درین اواخر قحطی و کمبود مواد غذایی در کشور بیداد میکند. که بدین ترتیب واشگتن در باتلاق جنگ برای تصاحب خاورمیانه بزرگ درمانده است.

منابع:

❖ کتاب طالبان از پیتر مارسدین.

❖ National strategy report for combating terrorisms
❖ Taliban wikipedia

اطلاعیه پایانی کنفرانس سازمان...

کنفرانس و پس از جرح و تعدیل هایی در متن آن، به اکثریت قاطع به تصویب رسید. متعاقباً برنامه آموزشی پیشنهادی مورد بحث قرار گرفت و بعد از بحث کوتاهی پیرامون آن، این سند به اتفاق آراء به عنوان سند سازمانی به تصویب رسید. به دلیل کمبود وقت و عدم فرصت کافی کنفرانس بحث حول بندهای دیگر اجندا: بنیه مالی سازمان و راههای تقویت آن، بحث حول فعالیت سازمان در خارج و چگونگی رابطه با احزاب و نهادهای کارگری و سوسیالیستی، بحث و بررسی تشکیلات داخل کشور و همچنین بحث در مورد بهبود سابتها و نشرات سازمان را از دستور کار کنفرانس خارج و کمیته مرکزی منتخب را مؤظف کرد تا بحث پیرامون آنها را به زودترین فرصت در دستور کار خویش بگذارد.

در پایان کار کنفرانس انتخابات کمیته مرکزی و اعضای مشاور آن در فضای رفیقانه و دموکراتیک با رأی مخفی رفقای شرکت کننده صورت گرفت و کمیته مرکزی مشتمل از اعضای تشکیلات داخل و خارج کشور انتخاب شد. کمیته مرکزی منتخب در جنب کار کنفرانس جهت تقسیم کار تشکیلاتی، ایجاد کمیته های سازمانی و انتخاب مسئولین آنها نخستین پلینوم خویش را برگزار کرد که طی آن با رأی مخفی اعضای و مطابق اصول اساسنامه یی، کمیته اجرایی سازمان، دبیر و معاون آن انتخاب شدند. سپس کنفرانس در فضای پرشور رفیقانه و اظهار آماده گی جدی اعضای با سخنرانی اختتامیه رفیق بصیر زیار پس از دو روز کار فشرده به کار خود پایان داد.

کمیته مرکزی سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان
۱۵ جنوری ۲۰۰۹ مطابق ۲۶ جدی
۱۳۸۷

مسئولیت مطالب درج شده در نشریه بر عهده نویسندگان آن است. تنها مقالاتی که به امضاء کارگری خپه منتشر می گردد مبین نظریات رسمی آن می باشد.

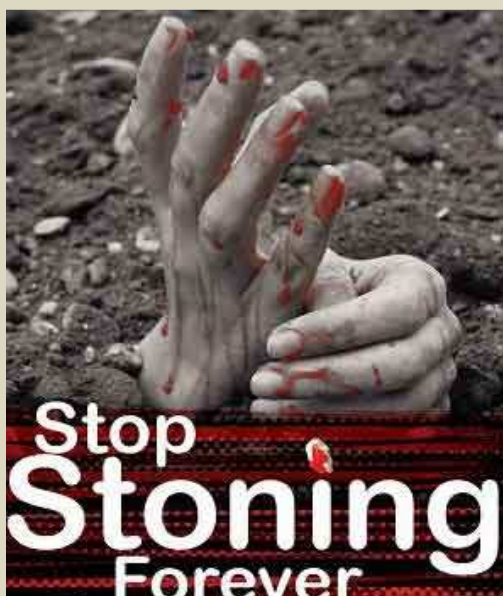
سنگسار

سروده بی از ر. پیکار جو

نمی شد باورش کردن ...
که تو خواهر، برادر، دوست، ای انسان! ...
تا اینقدر انسان دشمن و نامهربان باشی!
مگر آنگاه که بیرحمانه سنگی بر سرم
پرتاب کردی،
و من در عمق احساسم چشیدم طعم
تلخش را
یقینم شد ...

و دانستم ،
که انسان، می شود نا مهربان باشد...
که انسان میتواند خصم جان باشد ...

در آن هنگام که من آماجتان بودم،
و بر فرقم فرو میریخت سنگها تان!
به گوشم مینشست تیر صدا ها نیز!
از آن پیکانهای صوتی زهری،
یکی زهرش قویتر بود.
و آن، «الله اکبر» بود!
آری، نعره «الله اکبر»!



اطلاعیه پایانی کنفرانس سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

کنفرانس سالانه سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان به تاریخ ۱۰ و ۱۱ جنوری مطابق ۲۱ و ۲۲ جدی ۱۳۸۷، با شرکت اکثریت اعضای هیأت رهبری این سازمان در یکی از کشورهای اروپایی برگزار شد. کنفرانس پس از پخش سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانباخته گان راه آزادی و سوسیالیسم رسماً شروع به کار کرد. پس از انتخاب هیأت رئیسه کنفرانس، رفیق بصیر زیار تحت عنوان "بررسی وضعیت سازمان، ضعفها، دستاوردها و اولویتهای ما در شرایط حاضر" سخنرانی نمود. پس از سخنرانی رفیق بصیر زیار کنفرانس وارد بحث پیرامون مباحث مندرج در اجندا که شامل رؤوس زیر بود، شد:

- بحث و گفتگو در زمینه طرح پیشنهادی برنامه سازمان.
- بحث و گفتگو پیرامون طرح پیشنهادی اساسنامه سازمان.
- بحث و گفتگو در مورد طرح پیشنهادی برنامه آموزشی سازمان.
- بحث و گفتگو پیرامون نواقص و چگونه گی غلبه بر آنها.
- انتخاب کمیسیون بررسی وضعیت مالی سازمان و ارائه گزارش به کنفرانس.
- بحث در مورد اهمیت بنیه مالی سازمان و راههای تقویت آن.
- بحث حول فعالیت سازمان در خارج و چگونه گی رابطه با احزاب و نهادهای کارگری و سوسیالیستی.
- بحث و بررسی تشکیلات داخل کشور.
- بحث در مورد بهبود سایتها و نشرات سازمان.
- انتخابات.

طرح پیشنهادی برنامه، اساسنامه و برنامه آموزشی که از جانب کمیته اجرایی به کنفرانس ارائه شده بود، هرکدام به ترتیب مورد بحث قرار گرفت. طرح پیشنهادی برنامه پس از بحثهای ارزنده بی پیرامون آن و همچنین بحث روی ملاحظات و پیشنهادهای اصلاحی کمیته تشکیلات داخل سرانجام با جرح و تعدیل هایی در متن آن با رأی اکثریت قاطع در فضای زنده و پرشور انقلابی به عنوان سند رسمی سازمان به تصویب رسید. بعد از آن کمیسیون بررسی وضعیت مالی گزارش اش را به کنفرانس ارائه کرد که پس از بحث و بررسی از جانب کنفرانس مورد تأیید قرار گرفت.

در روز دوم، کنفرانس وارد بحث پیرامون اساسنامه و برنامه آموزشی شد. اساسنامه پیشنهادی نیز پس از بحثهای فعال و مفصل شرکت کننده گان ادامه در صفحه ۱۱